

ایدئولوژی فرمانروایان روسیه در سال ۱۹۹۵: غرب‌گرایان و اُروآسیائی‌ها

نویسنده: ولادیمیر بیلنکین

ترجمه: پویان کبیری

یادداشت مترجم بر چاپ دوم:

ولادیمیر بیلنکین (Vladimir Bilenkin) استادیار دانشگاه ایالت کارولینای شمالی در آمریکا می‌باشد. این مقاله برپایه‌ی نوشته‌ای است که در نشست سالانه‌ی انجمن ادبیات تطبیقی جنوب در شهر رالی (Raleigh) در ماه سپتامبر سال ۱۹۹۴ ارائه شد. متن انگلیسی مقاله در مجله‌ی بررسی ماهانه (Monthly Review Magazine)، دوره‌ی ۴۷، شماره‌ی ۵، اکتبر سال ۱۹۹۵ به چاپ رسیده است.

این مقاله، بار اول در سال ۱۹۹۶ به فارسی ترجمه گردید و انتشار یافت. اکنون، اگر چه دو دهه از ارائه‌ی این بحث می‌گذرد، اما از یک طرف روند عینی حرکت و توسعه‌ی سرمایه‌داری امپریالیستی روسیه طی این مدت به خوبی بیانگر صحت برخی نظرات مطروحه در این نوشتار است و ما می‌بینیم که فرمانروایان آن نه تنها در نظر، بلکه عملن در راستای ایجاد یک اتحادیه‌ی اُروآسیائی گام برمی‌دارند و تا حدودی نیز موفق به انجام آن گشته‌اند. ضمن این که، اساسن یکی از کشمکش‌های روسیه با اتحادیه‌ی اروپا و آمریکا که مخالف سرسخت این امر هستند، بر سر همین موضوع می‌باشد و آخرین نمونه‌ی این رویارویی پنهان و آشکار نیز مورد اوکراین است که خود یک وزنه و پایه‌ی مهم برای روسیه در تشکیل چنین اتحادیه‌ای می‌باشد. در این ایام، اوکراین برای دومین بار دستخوش "انقلاب مخملین" توسط امپریالیست‌های غربی گشته است. هدف، کشاندن اوکراین به طرف اتحادیه‌ی اروپا و هرچه بیش‌تر محدود و محصور نمودن توان سیاسی و اقتصادی روسیه به‌مثابه رقیبی که از توانائی نظامی - هسته‌ای بالائی برخوردار است، می‌باشد.

از طرف دیگر، با توجه به مرور دوباره‌ی آن و لزوم اصلاح نارسائی‌های موجود در چاپ اول (چه در متن ترجمه و چه در نشر آن) و تدقیق هرچه بیش‌تر آن با متن اصلی، اقدام به بازنگری همه‌جانبه، ترجمه و چاپ مجدد آن می‌نمائیم.

همان‌طور که در چاپ اول گفته شد، این نوشتار مشخص دو جریان فکری موجود در جامعه‌ی روسیه در پی فروپاشی اتحاد شوروی، که توسط روشن‌فکران و نخبه‌گان صاحب امتیاز نماینده‌گی می‌شوند، را تحت عناوین غرب‌گرایان و اُروآسیائی‌ها (اروپائی-آسیائی) معرفی می‌نماید.

با توجه به این متن، غرب‌گرایان، انقلاب روسیه و دوره‌ی شوروی را انحرافی از مسیر عادی تاریخ جهان قلمداد می‌کنند و خواهان گذار به سرمایه‌داری مدل غربی می‌باشند و اُروآسیائی‌ها، ضمن توصیف تمدن غرب به‌مثابه

پدیده‌ای نژادی- فرهنگی و با تکیه بر سنت‌گرایی و ایدئولوژی شدیدن التقاطی خویش، روسیه را جزئی از خانواده‌ی اُروآسیائی‌ها می‌دانند و رؤیای تشکیل مجدد اتحاد اُروآسیائی‌ها، که با فروپاشی اتحاد شوروی از بین رفت، را در سر دارند.

نویسنده خود، این مقاله را نقدی بسیار کلی بر این دو جریان و ایدئولوژی آنان می‌داند و علاوه بر آن، با نقد برخی عمل‌کردهای فرهنگی که توسط آنان اعمال می‌گردد، تمرکز خود را بر رابطه‌ی بین پروژه‌های آنان در سطح ملی و جهانی قرار می‌دهد.

هم‌چنین، نویسنده معتقد است که غرب‌گرائیسم و اُروآسیائیسم نه در تضاد با هم، بلکه مکمل یکدیگرند. و اعلام می‌دارد که "آن‌چه که در سطح به عنوان مناقشه بین نمونه‌های آشتی‌ناپذیر فرهنگی- اجتماعی ظاهر می‌گردد، درواقع تلاش موزونی است برای ساختن فضای ایدئولوژیک به شکلی که عرصه را برای مانور سیاسی و منازعات مسابقه‌ی قدرت نخبه‌گان درحال‌رقابت و هم‌چنین برای همبستگی بر سر مسئله‌ی عمومی حفظ سلطه‌شان بر کل جامعه مهیا نماید".

درعین‌حال، این مقاله قدرت ایدئولوژیکی مارکسیسم در برابر جریانات فوق‌الذکر را نیز مورد توجه قرار داده است. امید است که برای خواننده‌گان فارسی زبان و شناخت هرچه وسیع‌تر آنان از سیر تحولات و اوضاع و احوال جامعه‌ی روسیه در دو دهه‌ی گذشته، مفید و حاوی نکاتی ارزنده باشد.

پویان کبیری

دسامبر ۲۰۱۳

بخش اول

همان‌طور که تروتسکی ۶۰ سال قبل در تجزیه و تحلیل‌هایش از جامعه‌ی شوروی پیش‌بینی نمود، رد یک اقتصاد بابرنامه درواقع به سیر قهقرائی عمیق اقتصادی و اجتماعی در سرزمین اتحاد شوروی سابق منجر گشته است. قدرت تئوریک مارکسیسم کلاسیک به بهای تلخ و گزافی مجددن مورد تأیید قرار گرفته است. گرچه روسیه به عنوان ابر قدرتی هسته‌ای باقی مانده، اما سریع‌ن به سطح اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی یک کشور جهان‌سومی سقوط کرده است. از مهم‌ترین جنبه‌های این پروسه می‌توان نکات زیر را نام برد:

← در زمینه‌ی اقتصادی: غیرصنعتی‌شدن و جهت‌گیری مجدد اقتصاد ملی به طرف مدلی که وسیع‌تر برپایه‌ی صدور مواد خام، واردات کالاهای ساخته‌شده و مواد غذایی و همچنین وابستگی فزاینده به سرمایه‌ی خارجی و نهادهای بین‌المللی آن قرار دارد.

← از لحاظ ساختار اجتماعی و سیاسی: نابرابری وسیع در زمینه‌ی ثروت، در فقر زیستن اکثریت جمعیت و تقسیم ساختار مسلط بر جامعه‌ی روسیه به بخش‌های وابسته (کمپرادور) و ناسیونالیست.

تقسیم‌بندی اخیر (یعنی بخش‌های ناسیونالیست و کمپرادور)، صف‌آرایی دو قطب سیاسی - فرهنگی رقیب را ایجاد نموده که معمولن از آنان به عنوان "دموکراتیک" و "ناسیونالیست" یاد می‌شود. هسته‌های ایدئولوژیکی آنان می‌تواند به‌مثابه "غرب‌گرایسم" و "اروآسیائیسم" مورد شناسائی قرار گیرد، زیرا اعتقادات هر دو ایدئولوژی، از طریق یک تفسیر متباین از مشخصات تاریخی روسیه و جایگاه آن در درون نظم جهانی بین‌المللی، به تفصیل درآمده و قانونی گردیده‌اند. متن زیر، نقدی بسیار کلی بر این ایدئولوژی‌ها و برخی عمل‌کردهای فرهنگی که به وسیله‌ی آنان اعمال می‌گردد، با تمرکز بر رابطه‌ی بین پروژه‌های آنان در سطح ملی و فرهنگی است.

غرب‌گرایسم و اروآسیائیسم به یک‌باره پدیدار نگشته‌اند. آن‌ها از سال‌های ۱۹۷۰ در بین مجامع علمی و ادبی بسیار نزدیک به محافل مختلف درون حزب و بوروکراسی دولتی، تحت مراقبت نزدیک اما دور از نظارت خصمانه‌ی ارگان‌های ایدئولوژیکی حزب کمونیست اتحاد شوروی و کا. گ. ب. به آرامی رشدونمو کرده‌اند. تفکر مارکسیستی بسیار پیش‌تر از آن‌که از سوی رهبران ابکوم سابق (بوروکرات‌های محلی حزب) و نویسندگان مزدور حزب رسمن "مُرده" اعلام گردد، در این دوائر به تفکری منسوخ و از مُد افتاده تبدیل شده بود. از آن پس، مارکسیسم به‌مثابه پاسخ عملی بلقوه به هر دو، یعنی هم به واقعیت اسفناک اجتماعی و هم به ایدئولوژی‌هایی که از چنین واقعیتی برخاسته و به وسیله‌ی آن بازتولید می‌شوند، از همه‌ی مواضع قدرت کنار زده شد و از سوی روشنفکران صاحب امتیاز، تامل‌مورد نفی و انکار قرار گرفته و طرد گردید. مارکسیسم به‌مثابه دشمن قدیمی و آینده‌ی ایدئولوژی‌های مورد بحث در ذیل، شاید عمیقن و وسیعن به‌خوبی ایستاده‌گی نماید، اما امروز بانگ سازمان‌یافته‌ی قدرت‌مندی ندارد.

بخش دوم

پایه‌های اصلی تفکر غرب‌گرائی روسی می‌تواند به شرح زیر خلاصه گردد:

← انقلاب روسیه و دوره‌ی شوروی، انحرافی تاریخی از مسیر عادی تاریخ جهان بودند. انحراف از مسیری که انتهایش به سرمایه‌داری لیبرال و نهادهای آن، همان‌طور که در غرب وجود دارد، ختم می‌شود. بنابراین

هدف استراتژیک، بازگرداندن روسیه به "خانواده‌ی ملت‌های متمدن"، و ای‌بسا به‌عنوان شریک مراکز قدرت شمالی‌اش، می‌باشد.

← غرب‌گرایان از لحاظ اقتصاد سیاسی و تئوری اجتماعی‌شان، به آدم اسمیت و تفکر جامعه‌ی مدنی خودبه‌خود نظم‌پرداز یا تنظیم شونده‌ی او، اقتصاد کلان مکتب شیکاگو، و به شکل راست افراطی به ایده‌های داروینیسیم اجتماعی عقب‌گرد کرده‌اند. رقابت و نفع شخصی به‌عنوان محرک‌های "طبیعی" و "عادی" (تکیه کلام‌های نئولیبرالیسم روسی) رفتار اجتماعی، که سرانجام به نفع جامعه به‌مثابه یک کل می‌باشند، تقدیس می‌شوند و دموکراسی بدون تسلط بازار آزاد و مالکیت خصوصی، غیرقابل تصور قلمداد می‌شود.

ادامه در شماره‌ی بعد

مندرج در نشریه‌ی پیام سیاهکل، ارگان سازمان ۱۹ بهمن، شماره‌ی ۲۰، دی ۱۳۹۲

[بازگشت](#)